

گفت‌وگوی «فرهیختگان» با هوشنگ گلمکانی درباره فیلم «آهو»

# همچنان یک ژورنالیست و منتقد فیلم هستم، نه فیلمساز!

آراز مطلب زاده  
منتقد سینما

فیلم «آهو» به کارگردانی هوشنگ گلمکانی در حالی روی پرده رفته که سینمای ایران احوال چندان مساعدی ندارد. از سویی دایره سینمای ایران بابت تصمیمات سیاستگذاران فرهنگی تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌شود و از سوی دیگر سینماگران بابت محدودیت‌ها و الزامات اعمالی مدعی هستند سینما با این وضعیت مطلقاً قادر نیست حداقل‌هایی از واقعیت جاری در خیابان‌های این سرزمین را با زتاب دهد. در دل این التهابات و کشمکش‌های فرساینده آهو که راوی انزواگرایی عاشقی سرگشته است، پس از گذشت سه سال از تولیدش تازه اکران شده است. آهو لحنی تغزلی دارد، وام‌دار ادبیات است و برخلاف سایر آثار سینمای ایران مطلقاً ادعا و هیاهویی در حوزه اجتماع، سیاست و... ندارد. با هوشنگ گلمکانی که در آستانه هفتادسالگی تازه از پشت میز نقد نویسی برخاسته و پشت دوربین ایستاده، درباره آهو صحبت کرده‌ایم. از مسیری که او طی کرد و در نهایت به آهو رسید. از ایده اولیه‌ای که برآمده از کتاب «پروانه‌ها در برف می‌رقصند» نوشته نازنین جودت است سخن گفتیم. آهو به تأثیری نثر پرویز درویش رسیده‌ایم. درباره چگونگی بازنمایی یک زیست جهان‌زانه از منظر یک مرد بیعت کرده‌ایم و الزامات نقد فیلم و الزامات فیلمسازی را به‌وادی قیاس کشیده‌ایم. همچنین در مصاحبه پیش‌رو از سینمای کیشولوفسکی، فلینی، ویم وندرس، آنتونیونی، داریوش مهرجویی و... هم یاد کرده‌ایم.

□ □ □

برای آغاز بحث می‌خواهم گریزی به یکی از سکانس‌های فیلم‌تان بزنم. در یکی از سکانس‌های فیلم شما، شخصیت کیانی به شخصیت پروانه می‌گوید: «چرا این کتاب‌های صوتی که ضبط می‌کنید همگی متعلق به نویسندگان آقا هستند؟ چرا از آثار نویسندگان زن استفاده نمی‌کنید؟ چرا از کتاب‌های گلن ترقی، زویا پیرزاد و بلیس سلیمانی و... استفاده نمی‌کنید؟» من شخصاً احساس می‌کنم این موقعیت بسیار شبیه موقعیت خود شماست. شما به عنوان یکی از چهره‌های مهم نقد سینمای ایران وقتی اولین فیلم خود را می‌سازید به سمت ترسیم و خلق یک فیلم‌زانه می‌روید. قهرمان فیلم شما زن است و یک جهان‌زانه پرداخته و ساخته می‌شود. اساساً الزامات قصه‌پردازی حول محور زنان‌ری شما جذاب بوده است؟ مشتاقم بدانم کدام آثار ادبی یا سینمایی که حول محور زنان می‌گذرند برای شما جذاب بوده است؟ این یک‌گردان باعث شده تا در اولین فیلم شروع به قصه‌پردازی حول محور زنان کنید؟ خیلی‌ها معتقدند جهان‌زانه جهان‌جذاب‌تری است. به یک معنا جهان‌زانه خلیا قصه‌گویی است و پیچیدگی‌های خاص خود را دارد. از این منظر که ظرافت و پیچیدگی‌هایی دارد که لزوماً در قصه‌پردازی حول محور مردان این پیچیدگی‌ها نیست. از نظر روان‌شناختی زنان موجودات پیچیده‌تری هستند. از این پرسش شروع می‌کنم که اساساً جذاینتی در این فضا بوده که در اولین اثر خود حول محور یک زن قصه‌گویی کرده‌اید؟ اساساً این پیچیدگی‌ها و الزامات قصه‌گویی مبتنی بر جهان‌زانه را چگونه تعبیر می‌کنید؟

از سول‌تان ممنونم. من موضوع «طلب مهر و جست‌وجوی عشق» را که مضمون اصلی فیلم است، «زنان» مردانه نمی‌بینم. زن مردانه‌مند. قصدم طرح یک موضوع انسانی بود که در آثاری با محوریت زنان، این موضوع رایج‌تر است. از جمله نگاه کنید به «اوهانده» سیمون دوپویز، «عاشق» مازگرت دوراس، و از جدیدترهایش «تصرف عدوانی» لئا آندرشون، یادردنیای سینما، «آبی» و «زندگی دوگانه ورونیک» کیشولوفسکی فیلم‌های آنتونیونی بعضی از فیلم‌های فلینی و خیلی نمونه‌های دیگر. نوع بیشتر مردانه‌اش هم پاریس، نگراس و ویم وندرس است. اصلاً هم به این معتقد نیستم که فیلمساز مرد بهتر است درباره مردان فیلم بسازد و فیلمساز زن درباره زنان. نمونه ایرانی‌اش در کشور خودمان زده‌اید مقتول، داریوش مهرجویی بود که چند فیلم عمده‌اش درباره زنان است. اما در مورد آهو، نقطه عزیمت من کتاب «پروانه‌ها در برف می‌رقصند» (نازنین جودت) بود. که شخصیت اصلی‌اش یک زن است. وجه مردانه فیلم که از علاقم من به فیلم وارد شده، همین نوشته‌های پرویز درویش است که پروانه به عنوان کتاب صوتی می‌خواند و ضبط می‌کند. می‌شود این جور تعبیر کرد که پروانه، ترکیبی از شخصیت آن کتاب و خود من است!

من هم کاملاً به عنوان مخاطب این درون‌مایه «جست‌وجوی عشق» در تلاطم‌ها و سختی زیست جهان امروز را از فیلم برداشتم می‌کنم. اما کنج‌کاری من در راستای طرح این پرسش است که اساساً قبول دارید از منظر روانشناسی جهان‌زانه‌ها و پیچیدگی‌هایی نسبت با جهان‌مردانه است؟ شما مثال‌های خوبی زدید. می‌خواستم با اجازه‌تان من هم چند مثال از تاریخ ادبیات یونان باستان بزنم. بر فرض مثال شما «آنتیگونه» یا «مده آرا» در نظر بگیرید. من به شخصه احساس می‌کنم این کاراکترها و میزان کشمکش‌های درونی‌شان و حتی کنشی که انجام می‌دهند اهمیت مطالعاتی بیشتری دارد نسبت به شخصیت‌هایی از قبیل هملت، مکبث یا شاه‌لیر. یادم می‌آید یکبار هم از آقای صدرعاملی پرسیدند که چرا قهرمان فیلم‌هایتان دختران هستند و ایشان پاسخ داد: «بویوند دنیای دختران قصه‌های بیشتری نسبت به دنیای پسران دارد. من هم واقعتاً چنین نظری دارم. به نظر دلائل روانشناختی، فرهنگی و سیاسی هم دارد. حالا شما در نظر بگیرید این درون‌مایه «طلب عشق» را هم اگر بخواهم در دل یک زیست جهان‌زانه توصیف و ترسیم کنم به نظر کار سخت خواهد شد. البته از طرف دیگر به غنا و جذابیت کار هم افزوده خواهد شد. کنج‌کار بویوند بدنام نظر شما در این باره چیست؟

آهو فیلمی کلاسیک و شخصیت‌پردازانه نیست. آدم‌ها در حد شمایی در یک جهان استیلیزه حضور دارند. مثال‌هایی که زدید، آثار بزرگ کلاسیک هستند. من نه قصدی داشتم که به سوی چنان رویکرد و پرداختی بروم و نه توانش را در خودم می‌دیدم. تا آنجا که همه ما می‌دانیم و این یک باور عمومی است، حساسیت‌های زنان در عرصه چالش‌های عاطفی بیشتر است و این امر باعث می‌شود طرح چنین موضوعاتی در مناسبات زنان، در دنیای نمایش و ادبیات رواج و جذابیت بیشتری داشته باشد.

اگر از این موضوع زنانگی اثر شما بگذریم، تا جایی که فهمیدم نقطه آغاز فیلم شما کتاب «پروانه‌ها در برف می‌رقصند» بود. از نثر پرویز درویش هم به فراخور نیاز در فیلم شما استفاده شده است. اینها یک نوع خصلت ادبی به کار شما داده و شاعرانگی به طرز واضحی در فیلم دیده می‌شود. همچنین از ترفند «صدای تصویر» استفاده کردید که در واقع مونولوگ‌های درونی کاراکتر روی تصویر از فیلم می‌آید و مجموعه اینها خیلی مارا یاد سینمای آقای مهرجویی می‌اندازد. جالب این است که آن فیلم‌ها نیز عمدتاً یک منبع ادبی داشتند. یعنی فیلم «هامون» اقتباس از زمان معروف «سانول بلو» به نام «هترتوک» بود، «لیلا» داستانی از خانم «مهناز انصاریان» بود، «پری» داستانی از «سلنجر» بود و «درخت گلایی» هم براساس یکی از داستان‌های گلی ترقی ساخته شده بود. در نوع خارجی تا کوفسکی هم شاعر خود را در فیلم‌های خود به عنوان نریشن استفاده می‌کرد. خلاصه آنکه یک نسبت تنگاتنگی فیلم شما با ادبیات دارد. حتی استفاده از ترفند صدای تصویر موجب شده حس کنیم کتاب صوتی را همزمان با فیلم شما می‌خوانیم. این جنس از روایات از ابتدا در ذهن شما بود؟ به نظر شما استفاده از یک اثر ادبی، اقتباس الهام‌یاب هر چیز دیگری لزوماً به همین فرم روایی منتهی می‌شود؟ یا هنگام نوشتن فیلمنامه احساس کردید این اقتضای اتمسفر فیلم شماست؟ عزیمت از کتاب «پروانه‌ها...» به سوی پرویز درویش، چنان آرام‌انگیز افتاد که نفهمیدم چه شد، اما دیدم به همان جایی رسیده‌ام که باید باشم. من عاشق نوشته‌های درویش هستم و با آنها زندگی می‌کنم. در کتاب پروانه... تنهایی و انزوی پروانه در سرزمینی دوردست جذب‌م کرد و در مسیرم تا آهو دیدم این درویشی است که مرا جلو می‌برد. به هر حال یکی از علایق من ادبیات است و از کودکی و نوجوانی، سینما و ادبیات با هم در ذهن من همراه بوده‌اند. اقتباس از ادبیات در سینما هم از دغدغه‌هایم است. مهرجویی هم فیلمساز مورد علاقه من و «درخت گلایی» فیلم محبوب در میان آثار او. نیازی به دقت زیاد هم ندارد که درخت گلایی گلی ترقی از حیث مضمون و فرم چه قدر به نوشته‌های درویش نزدیک است؛ نوشته‌هایی که همیشه منتقل می‌کند و استفاده از آنها آه را به دنیای من نزدیک‌تر کرده است. همیشه دلم می‌خواهد کسی را که دوست دارم کنارم بنشانم و قطعه‌ای از درویش را برایش بخوانم، اما چند سطر که می‌خوانم منتقل می‌شوم و نمی‌توانم ادامه بدهم. پروانه با تبدیل نوشته‌های درویش به کتاب صوتی، ارتباط حسی خودش را با فراد، عشق گمشده‌اش حفظ می‌کند، زیرا اینها کتاب‌های مورد علاقه فرهاد بوده‌اند و پروانه گاهی با گوش دادن به فایل‌های صوتی که فرهاد که‌هایی نوشته‌های درویش را خوانده، با او تجدید پیمان می‌کند.

البته به احتمال خیلی زیاد چیزهایی به خود شما برمی‌گردد. به‌طور مثال یک نکته جالب در فیلم که باعث می‌شد قرات استعاره‌ای برای مخاطب ایجاد شود، علاقه پروانه به مجسمه‌سازی است. نمی‌دانم مجسمه‌سازی در زمان بوده یا ایده شما در کار بود ولی برای من جالب بود. چون با آدمی مواجه هستیم که به نظر می‌رسد درگیری‌های شخصی دارد و ریشه آن به گذشته برمی‌گردد و با مرور گذشته و فرینه‌یابی گذشته‌ها در روایت پرویز درویش به خودشناسی می‌رسد. این شخص درگیر مجسمه‌سازی هم هست، یعنی چوب‌های دورریز طبیعت و جنبه‌های درشت و نازیب‌ار پیدا می‌کند و با تراشکاری به یک اثر هنری و نگاه زیبایی‌شناسانه می‌رسد. از طرف دیگر تفاوت‌های ظرافت و زیبایی‌شناسی آن هم در کنتراست شلوغی مردانگی واجد یک معنا و اهمیت زیبایی‌شناسانه می‌شود. یعنی ما در فیلم مردهای متعددی را می‌شناسیم. از مازنیارو سعید تا کیانی. مای بیبیم که در دل تمام اینها با منبع زیبایی‌شناسانه کار شخصیت پروانه است. همان‌طور که پروانه در دل کار کردن‌ها با جنبه ضخمت و دورریز طبیعت به یک اثر هنری می‌رسد ما هم از شلوغی‌های جهان مردانه که اتفاقاً جامایی آفته به خودنمایی و غرض‌ورزی هم هست، به یک زیبایی و ظرافت زنانه می‌رسیم. این جنبه‌های استعاری کار جالب بود. آیا بعداً به کار اضافه شد یا شما به واسطه الهام از منبع اولیه یعنی کتاب «پروانه‌ها در برف می‌رقصند» به ذهن‌تان رسید؟

کار پروانه ساخت مجسمه‌های چوبی و تولید کتاب صوتی است. اولی به پیوند او با طبیعت مربوط می‌شود و دومی پیوند فیلم‌ها را با روح و روان من محکم می‌کند! هیچ کدام از اینها در کتاب «پروانه‌ها...» نیست. در آنجا، پروانه کارهای معمولی مثل گارسونی در رستوران‌های ساحلی را انجام می‌دهد و مدتی نیز همسر صوری یک مرد فلج میان‌سال می‌شود برای دل خوشی او. کارهای پروانه در فیلم، افزوده‌های من است. ساخت مجسمه‌های چوبی از حضور رضا کیانیان به فیلم آمد. او از ابتدا در جریان فیلمنامه بود و می‌دانید که خودش از همین ضایعات طبیعت و چوب‌های ظاهری‌مصرف، چه مجسمه‌های زیبایی می‌سازد. بنابراین همین کار را برای پروانه در نظر گرفتم. از طرفی هم دلم می‌خواست تکه‌هایی از نوشته‌های پرویز درویش در فیلم خوانده شود. چند تا در منطق داستان فیلم گذاشتم به عنوان فایل صوتی فرهاد که در گوشه پروانه است و هر جا دلش تنگ می‌شود آنها را می‌شنود. مقداری را هم پروانه به عنوان تولید کتاب صوتی می‌خواند. بدون اینها به نظر آهو اصلاً نمی‌توانست ساخته نشود!

ایده کار با مجسمه، فیلم شما را از جهاتی تاویل پذیرتر کرده و خیلی از جهت زیبایی‌شناسانه به فیلم کمک کرده است. بخش دیگری از زیبایی‌شناسی فیلم به عنصر جغرافیا برمی‌گردد. لوکیشن شمال از چند جهت نسبت تنگاتنگی با فیلم شما دارد. یک اینکه ظرافت و زیبایی که طبیعت شمال دارد را جنوب ایران، کویر، سیستان و... ندارد. از این جهت طبیعت به‌وجود شاعرانه و زنانه فیلم کمک کرده است. از طرف دیگر در متون پرویز درویش هم به عناصر طبیعت خیلی اشاره شده و موضوع مهم دیگر آنکه نگاه تئورستی مرسوم به شمال در فیلم شما چندان وجود ندارد.

داستان فیلم «پروانه‌ها...» در قیرس می‌گذرد. من قیرس را ندیده‌ام و چیزی که موقع خواندن کتاب تصور می‌کردم، سواحل خلوت و آرام بود. اما امکان ساخت فیلم در خاج راه به دلیل هزینه‌هایش نداشتیم. بنابراین باید طبیعتی در داخل انتخاب می‌کردم که با

مسیری که فیلمنامه‌ام طی کرد تناسب داشته باشد.

زیبایی کویر و کوهرستان، زیبایی خشن است و

زیبایی شمال لطیف و من‌زیبایی لطیف‌راه به خاطر حال و هوای فیلم نیاز داشتیم. اصولاً در هر فیلمی، به خصوص چنین فیلم‌هایی، لوکیشن یکی از عناصر اصلی فضا سازی است.

یک شگفتی دیگر فیلم شما برای من انتخاب علی مصفا برای نقش کیانی بود که به نظر انتخابی نامتعارف است. نامتعارف نه به معنای منفی کلمه! مصفا شباهت تکرار شده‌ای در سینمای ایران دارد. مرد تودار، درون‌گرا، کم حرف و دارای یکسری مولفه‌های روشنفکرانه اینجاعلی مصفا کاراکتری است که اتفاقاً بار کمیک فیلم روی اوست و نقش مردی را بازی می‌کند که ربط و بی‌ربط شوخی‌هایی می‌کند و دوست دارد توجه یک زن را به خود جلب کند. این مختصات شخصیتی خیلی از شمایل همیشگی علی مصفا در پرویز چطور به این انتخاب رسیدید؟ چون به یک معنا انتخاب هوشمندانه‌ای به نظر می‌رسد و بازی علی مصفا، بازی خوبی از کار درآمده است. اول در نظر داشتم نقش کیانی را رضا کیانیان بازی کند اما او گفت این نقش نکته تازه‌ای برایش ندارد و نقش چوپان را ترجیح داد. در سینما، اینکه چه در ذهن داری و در نهایت چه خواهد شد، اغلب مسیری طولانی و گاهی تقدیری است. وقتی که سرانجام علی مصفا برای نقش کیانی آمد، باید هایش تأثیر زیادی روی این نقش گذاشت و آن را درگرو و پخته کرد. من چیزی شبیه پرسونای آشنایش در نظر داشتم اما او پیشنهادهایی داد که وقتی دیدم دارد از آن پرسونای آشنا دور و جذاب‌تر می‌شود، ایده‌هایش را گرفتم و پذیرفتم. بیشتر کسانی که فیلم را دیده‌اند، از شیرینی و جذابیت و متفاوت بودن مصفا می‌گویند که از این امر خوشحال و از او متشکرم.

علاقه دارم در پایان کمی الزاماتی که یک منتقد در کار دارد را با الزاماتی که فیلمساز دارد مقایسه کنیم. نگاه کلی این است که یک منتقد با عقل خود بیشتر سرکار دارد و متن تحلیلی می‌نویسد و انگار اینجاسویه‌های خود آگاه‌فردریش می‌بینم ولی وقتی بحث فیلمسازی و خلق هنری پیش می‌آید آنقدر که عقل اینجابر رنگ است. در خلق هنری پررنگ نیست. نیروی قلب هم وجود دارد، جوشش‌های درونی نیز وجود دارد و در خلق هنری اتفاقاً ناخودآگاه رنگ‌ولعاب بیشتری دارد. این تفکیک را چقدر قبول دارید؟ تفاوت این دو حوزه را به عنوان کسی که هر دو را تجربه کرده چطور می‌بینید؟ لاقلاً در ساخت آهو، من بیشتر به فرمان قلب بوده‌ام و فکر می‌کنم خود فیلم هم این را نشان می‌دهد. محاسبه‌ای در کار نبوده، چون نمی‌خواستم این فیلم سنگ بنای فیلمساز شدنم باشد. شاید من در این موقعیت آدم مناسبی برای جواب دادن به چنین سوالی نباشم اما آنچه حال‌به‌طور کلی می‌توانم بگویم این است که فیلمسازی (آن هم فیلمسازی حرفه‌ای) دنیایی بسیار متفاوت با نقد نویسی است. خیلی‌ها به فیلم یک منتقد، جوری متفاوت از فیلم‌دیگران نگاه می‌کنند. یعنی تصورشان این است که چون منتقد فیلم‌های دیگران را تحلیل و از جزئیات آنها انتقاد می‌کند، لزوماً ادعای دارد که خودش فوت و فن فیلمسازی را بهتر بلد است. بنابراین تماشاگر هم با توقع بیشتری فیلم یک فیلمساز/منتقد را تماشا می‌کند و هر نکته‌ای که از نظرش ایراد است بزرگ‌تر جلوه می‌کند. این نگاه درستی نیست. منتقد موقع نقد نوشتن در مقابل یک محصول آماده قرار می‌گیرد و آن را بررسی می‌کند. اما فیلمسازی یک کار خلاقه است. منتقد حتی اگر ذهن و نگاه تحلیلی‌گری دارد، ممکن است آدم خلاق نباشد. نکته دیگر این است که نقد نوشتن یک عمل فردی است؛ شخص منتقد است با قلم و کاغذ (یا کیبورد)، اما فیلمسازی یک کار جمعی است که ده‌ها فرد و عامل (از جمله به خصوص پول و سرمایه) در روند تولید و نتیجه کار تأثیر می‌گذارند. خیلی‌ها از من می‌پرسند آیا حالا که فیلم ساخته‌ای از این پس فیلم‌ها را جور دیگری نقد می‌کنی؟

اتفاقاً این سوال من هم بود! من می‌گویم نه. معیارهای سینمایی من تغییر نکرده، فقط یک تجربه دلپذیر و آموزنده تولید و پشت صحنه را از سر گذرانده‌ام. پیش از این هم تأثیر عوامل مختلف در نتیجه یک فیلم را می‌دانستم، اما منتقد با چیزی سر و کار دارد که روی پرده می‌آید. شرح تأثیر پشت صحنه بر نتیجه، کار منتقد نیست. اسمش نقد فیلم نیست. می‌تواند به کار تحلیل مناسبات موجود در روند تولید فیلم بیاید که برای عده‌ای شاید هم جذاب و خواندنی باشد. یک نکته را هم درباره نگاه و رویه‌ام در نقد فیلم بگویم که این برابری کاری لذت بخش است، به خصوص که همیشه درباره فیلم‌هایی می‌نویسم که دوست دارم. طی بیش از ۵۰ سال نقد نویسی، تعداد نقد‌های منفی من شاید ۱۰ تا هم نباشد. نقد منفی برابم لذت ندارد. حتی عذاب‌آور است. اما در یکی دو دهه اخیر، آنچه به عنوان نقد در جامعه جا افتاده، پر خاش و توهین و دشنام است. به نظر من حتی فیلمی را که به نظرمان مبتذل است، می‌توان تحلیل کرد که این حاصل چه دوران و کدام ویژگی جامعه و حرفه و حتی فردیت است؛ به خصوص اگر آن فیلم تأثیرگذار و جریان‌ساز باشد. به هر حال من همچنان یک ژورنالیست و منتقد فیلم هستم، نه فیلمساز.

فرهیختگان

فرهنگ



یکشنبه ۲۱ آبان ۱۴۰۲



شماره ۴۰۰۵



WWW.FDN.IR



FARHIKHTEGANDAILY

